

دیدارهای ژاله

جلسه اول 23 آگوست 2005

یک دوستی گفت دارم می رم کنفرانس برلن من هم اون جا یک مهمونی بودم تو اون شب نیمه تاریک با هم سر یک میز نشستیم بودیم از او یک خودکاری گرفتم و من خیلی حساسم برای حقوق بشر یعنی عاشق حقوق بشرم. همون طور که خودکارو گرفته بودم تو اون اطاق داشتم داشتم می نوشتم...

- فی البداهه؟

- بله

بشر که قطره ای از خون نمی تواند ساخت

مدام دریا دریا چرا بریزد خون

مباد کشتن انسان به کیفر اعدام

که دادگاه جهان نیست با (چین قانون؟؟) - زدادگاه جهان نیست با بیان قاتل

بعد این آقا گفت این چیه گفتم شعره. گفت می تونی به من بدی؟ بعد برد و گویا مقاله ای نوشت که با این شعر شروع می شه که مقاله شدم دارم و فرستاد برای روزنامه شهروند تهران بعدا شنیدیم که حکم قتل به کسی رو که می گن ضد قرآنه برای اعدام (آمده) و گفته بودن که این شعرها ضد اسلامه و حکم قتل شمس الواعظین رو سردبیر رو. بعدا البته 11 یا 19 ماه زندانی اش کردن و در اومد. حکم قتل این دوست ما که حقوقدان و وکیل دادگستری هم بود صادر شد و او را؟؟ بعد یه مدتی گذشت و سه سال پیش بود که شمس الواعظین اومد لندن از طرف دانشگاه سواز* دعوت شده بودند با بهنود. من خوب خیلی ناراحت بودم که باعث بدبختی که واژه خوبی نیس اما مسبب این زندانی شدن بودم. تصادفا این سخنرانی آقای شمس الواعظین رو شنیدم که راجع به مطبوعات ایران حرف می زد. من معمولا این سخنرانی ها رو می رم در سواز و بعد در وقت چای خوری من گفتم ببخشید من خیلی شما رو ناراحت کردم گفت نه خانم من بهر حال باید این دوره رو می گذروندم نه این که شما باعث شدید، این هم از این.

*SOAS دانشگاهی است در لندن دانگه آسیا آفریقا در دانشگاه لندن

- پس قرار شد راجع به دیدارها صحبت کنیم. بفرمایید.

- من وقتی در ایران بودم خب با شاعرها و نویسندگان خودمون تماس داشتم. البته وقتی رفتم تهران اون جا در انجمن شاعران می رفتیم اون جا مثلاً ملک الشعرای بهار بود و این ها.

رفتم و بعد آقا...
آشنا شدم

- چه سالی بوده؟

- من سال 1323 اولین کتاب من چاپ شد به اسم «گل‌های خودرو» که شعرهای دورهٔ مدرسه

من بود. ^{چند سال بعد} از اون بود این‌ها. بعدا هم که در سال 1325 نخستین کنگره

نویسندگان تشکیل شد، که شرحشتم می‌دونید که خیلی با عظمت بود و راست می‌گن که

این نخستین کنگره در سراسر ایران (دو جلدی) برگزار شد

- اصلاً آدم باورش نمی‌شه که این همه زیر یک سقف با هم باشند. همه شون آدم‌های

شاعران

معروف...

- همه. هر کس بود در ایران از دانشگاهی و استادی و شاعر و نویسنده همه و همه جمع

بودند همه رو دعوت کرده بودند. می‌گفتند 2000 نفر در روز جمع می‌شدند...

- چند روز طول کشید این ماجرا؟

- 12 روز. بعد 78 شاعر این‌جا شعر خونندند. می‌خوای بگم یه مقدار راجع به خود این

جلسات؟

- بله این بعداً جا به جا می‌شه و خودش هم جالبه.

- بله این جالبه. این اتفاقا برای من خیلی جالبه. بله تمام شاعرایی که اون روز خیلی مشهور

بودن تمام دعوت داشتن از تمام ایران سراسر ایران و 78 شاعر هم که قرار بود به ترتیب

الغیا شعر بخونن. علی‌اصغر حکمت دربارهٔ نظم فارسی حرف زد اون وقت نمی‌گفتن شعر

می‌گفتن نظم به مدت سه ساعت. دکتر خانلری در مورد نثر فارسی حرف زد اون هم سه

ساعت و دیگران نظریه می‌دادن منتقدین ^{خانم} خاطره سیاح بود و احسان طبری که این‌ها راجع

به سخنان این‌ها حرف زد. بعد هم شاعران به ترتیب. حالا من متأسفم که درباره ژاله هم

باید بگم...

- خواهش می‌کنم همه این کار مربوط به ژاله خانم است.

- متشکرم. من اولین کتابم در آمده بود و منتقدین نوشتند که این بعد از دیوان پروین

اعتصامی اولین کتاب یک زن شاعر است که در ایران چاپ می‌شود و خب من را هم لابد

برای همین دعوت کرده بودند و همان وقت هم من داشتم که برای دانشگاه درس

می‌خوندم و کار می‌کردم که امتحان هم دادم و وارد هم شدم به هر حال قرار بود خب

ژاله شعر بخونه. همه شعر خونند و از خانم‌های شاعر چند نفر بودند خانم تربیت بود

خانم کامبخش که استادان دانشگاه بودند مثلاً خانم کامبخش اولین خانمی بود که (مدیر ^{بزرگ})

شده بود؟؟؟ در ایران، خانم دکتر خانلری بود زهرا خانلری اون هم همه از استادان خوب

خلاصه جمعی از زنان دانشمند بودند در آنجا. ژاله هم بود مثل یک شاعر یعنی تنها شاعر

زنی که شرکت داشت ژاله بود وقتی قرار بود من شعر بخونم ملک الشعرای بهار که به ژاله

می‌گفت استادچه. حالا از کجا شروع شد و اصلاً از چطور آشنا شدیم را بعد می‌گم گفت حالا

نوبت استادچه ژاله است که شعر بخونه و اما چون شعری که داده شعر سیاسی ^{است} به و این

انجمن انجمن فرهنگی و ادبی یه، پس بنابراین ما نوبت ژاله را به کس دیگه می دیم. این یه حادثه بود واقعاً و شاید جایی هم ننوشتندش شاید هم نوشتند حتما نوشته شده نمی دونم. خلاصه گفتن فلان آقا من یادم نیست بعد من نوبت کی بود باید شعر بخونه.

- استادچه هم مثل شاعره است نه؟

- بله البته. آخه اون به من استادچه می گفت یعنی استادک. همون از اول به من اینو می گفت و عمداً هم. به من که نمی تونست بگه استاد که همون استادچه هم کافی بود، زیادی بود برای من. به هر حال یه عده خانم ها و از شاعران مثلاً فریدون توللی، رهی معیری و عده زیادی شاعران جوان آن روز با خانم هایی که اعتراض کردند برخاستند و گفتند ما ترک می کنیم جلسه رو، چرا وقتی که فرصتی را که به یک زن داده شده را نمی گذارید انجام بشه، خلاصه من را هم بردند من هم رفتم بیرون. و جلسه ادامه داشت گفتیم خوب پس حتماً نمی شه همه هم عصبانی شدند خانم ها خصوصاً مدیر مدرسه خود من هم خانم تربیت که در آن جا دوره پیش دانشگاهی می گذروندم، همه اعتراض کردند که چرا به یک زن فرصت نمی دید و چقدر خوب بود این اعتراض. به هر حال ما رفتیم بیرون

...

- آن هم به تنها زنی که شاعر بوده در اون میان. مگه چقدر وقت می گرفته که شعرشو بخونه واقعاً خیلی غم انگیزه.

- همون گفت دیگه آخه شعر واقعاً خیلی انقلابی بود من وقتی یادم می آد :

خراب گشته دلم از خرابی ایران

زده از منظر این ملک آتشم بر جان

به شهر پر گل شیراز رفتم و دیدم

ز درد چهره مردم بود چو برگ خزان

چرا نباید خوشبخت باشد این ملت

چرا نباید شاداب باشد این کشور

و راست می گفت ملک الشعرا که می گفت این شعر سیاسی یه و علیه نفت آبادان هم بود که داره نفت ما می ره و بچه ها گرسنه اند و بی چراغند مردم. اون حق داشت بهر حال تقصیر خودم بود دیگه خود ژاله. صبح بعد که شروع شد ملک الشعرا گفت خوب ما از ژاله می خواهیم که بیاید شعر بخواند منتهی شعر گل من ای بنفشه زیبا که یه شعر عاشقانه بودخب من هم رفتم خوندم دیگه. راجع به گلی که به سینه می زنند و این حرف ها. این هم از این. یه چیز دیگه که من می خواهم بدونید اینه که چرا ژاله لقب اصفهانی گرفت برای این که بعد از این که من اومدم از شوروی لندن خیلی از رادیو ها و تلویزیون ها می پرسیدند از من و جواب من این بود که فامیل پدر من سلطانی است و فامیل همسر من بدیعی است.

من وقتی از اصفهان رفتم ژاله اسمی بود که پدرم برای من می خواست مادرم می خواست

و من اون اسم رو دوست داشتم پدرم اسم دیگه ای به من داده بود که هنوزم اونو دارم اما دوستش ندارم که اطل است اسم خارجی است ژاله رو دوست داشتم مثل لقب خودم و کتاب گل های خودرو فقط به نام ژاله است.

- تخلص تون هم ژاله است؟

- بله تخلصم و اسمم هم.

- تو خونه هم ژاله صداتون می کردن؟

- نه تو خونه هم اطل بودم و تو مدرسه هم، تو پاسپورتم تا امروز هم اطل است و همیشه من خجالت داشتم از این اسم که چرا باید اسم من خارجی باشه و هیچ کاری هم نمی تونستم بکنم هر چه خواستم اسممو در لندن عوض کنم نشد گفتند باید بری ایران. مرا وقتی علی اصغر حکمت وقتی خواست مرا معرفی کند جزو نظم شعر فارسی، اون از آغاز مشروطیت تا نیمه دوم قرن بیستم یعنی تا 1325 شمسی را گفت، بین شاعران که معرفی می کرد یک شاعر قبل از من پروین اعتصامی بود و ژاله که از اصفهان آمده بود را ژاله اصفهانی معرفی کرد و از آن به بعد از همان جا شروع شد که به من گفتند ژاله اصفهانی. بلافاصله بعد از کنگره من رفتم از ایران ازدواج کردم و رفتم از ایران و این ژاله اصفهانی که توی کنگره گفته بودند تمام وقت در ایران به من این نام داده شده بود و کتاب هایم هم به این نام است و در مورد خود من ژاله بدیع بودم چون من پاسپورت نداشتم که از ایران رفتم که به اسم شوهرم بودم و پاسپورت که بعداً گرفتم به نام اطل بود. این توضیح که اگر مردم می خواهند بدانند چرا اسمم چنین شد.

دیدار من اونجا توی اون کنگره که با دکتر خانلری را آنجا دیدم و آشنا شدم با بسیاری دیگر دیدار من از این کنگره البته بسیار ارزشمند بود چون هر چه شاعر بود در ایران را من آنجا می دیدم و ما هر دوازده روز از صبح تا ظهر با دو سه ساعت ناهار و بعد دوباره برنامه شب تا ساعت ده، یازده ما شاعران و نویسندگان با هم بودیم. تقریباً با همه شاعران که ما در ایران داشتیم حتی با دانشگاهیان هم و من هم یه دختر شاعر بودم که از اصفهان آمده و همه خیلی محبت داشتند و خوب بود که من آن وقت بودم آن جا همون سال من رفتم ازدواج کردم و رفتم تبریز و بعد با همسرم رفتم خارج از اون پس دیگه دیدار من با شاعران ایران قطع شد و دیگه اونوقت با شاعران شوروی و اقمارش که برای من نعمتی بود خصوصاً که ادبیات متفاوتی داشتند همون قفقاز مثلاً یا گرجستان آذربایجان ارمنستان و رفته

و آسیای میانه که شش ملت همشون از خلقهای جداگانه هستند.

- شما چند زبان بلدید؟

- من فارسی و ترکی و روسی و انگلیسی، چهار تا. بدترینش انگلیسیه!

- کتاب هاتون به چند زبان ترجمه شده؟

- به خیلی زبان ها. بیست کتاب من ترجمه شده به روسی، از یکی و هفت مجموعه شعر من به تاجیکی و شش تاش به خط سیریلیک یعنی روسی قدیمی پنج دفتر شعر به زبان روسی یکی کتاب شعرم به روسی ترجمه شده به نام پرندگان مهاجر چهار ماه من این کتاب را نگه داشتم که زیر چاپ بود و با صد هزار نسخه تیراژ در آمد که الان هم دارم نسخه شو و من اصرار داشتم که اسم کتاب پرندگان مهاجر به نام یکی از شعرهایم باشه و پروگرس که اون رو چاپ می کرد به من گفتند که این نام کتاب همزیستی مسالمت آمیز با شاه را بهم می زند ما نمی تونیم بگذاریم پرندگان مهاجر و من هم گفتم من هم اجازه نمی دم که در آید و بالاخره به همین نام چاپ شد و خیلی هم زود تموم شد. به زبان های دیگه ای هم کتاب ^{عربی} های من در آمده به چینی مثلاً ویتنامی و اردو و پنج تا کتاب من فقط به زبون آذربایجانی چاپ شده و در آذربایجان من با شاعران زیادی آشنا شدم و شاعران خیلی خوبی دارند مثل رسول رضا که مثل نیمایوشیچ ماست نمی دانم اسمش را شنیده ای یا نه؟

تراژ بود

- نه.

- ما از ادبیات قفقاز و آسیای مرکزی اطلاع چندانی نداریم در ایران و شاید بعد از انقلاب اکتبر و ترس از کمونیسم در این ماجرا دخیل بوده و مثلاً گرجی ها زودتر از ما الفبا داشتند و ارمنی ها ادبیات واقعاً زیبایی دارند و این هست که ما زیاد نمی شناسیم این ها را و من این را آموختم و یکی از کارهایی که می خواستم این جا بکنم آخه من دانشگاه را به زبان آذری گذرونده ام و کار بسیار سختی بود و من هیچ چی نمی دونستم و وقتی که به دانشگاه رفتم آخه من که وارد دانشگاه شده بودم تهران و این جا دیگه نباید امتحان می دادم بار اولی که وارد دانشگاه شدم و تازه عروس هم بودم دوماه تقریباً بود و وقتی آمدم از دانشگاه شروع کردم به گریه همسرم گفت که چرا گریه می کنی؟ گفتم این چه درس خوندنی یه که من فقط ازش دو واژه فهمیدم یکی اش ارسطو و یکی هم یاخشی بود و درس منطق بود و من چرا درس بخونم گفت عیبی نداره حالا برو دو یه ماه می مونیم برمی گردیم و همون سی و دو سال شد. به هر حال همین یاد گرفتم زبان رو و درس خوندم من به این جا انجامید که ^{من} ^{دوره} ^{من} پایان نامه مو فوق لیسانسو موضوع سیمای شیرین در خسرو و شیرین نظامی نوشتم و دیگه همین انتخاب کردم.

- از شاعری آذری می گفتید... در آذربایجان

- رسول رضا نیمایوشیچ ماست یعنی واقعاً یه نوآوره در زبان خودش همون طور که در ابتدا ^{دوست داشت من هم خیلی او را دوست داشتم و حالا هم دارم همیشه هم طرفدارشم و رسول رضا هم از طرفداران شعر کلاسیک در ایران بود و اولاً خطی که می نوشتند اگر چه خط سیریلیک بود که از 1922 در تمام اقمار خط، خط روسی شده بود اما شاعران آذری زبان همه به خط فارسی می نوشتن و بعضی شعر هاشون رو هم من دارم که به این خطه. رسول}

رضا البته تمام نظامی را ترجمه کرده به زبان آذری که کار بزرگیه که تمام ترکیه این کار را انجام داده
روی دست می برن البته ترک ها آن را به خط لاتین در آوردند. او شاعر بی نهایت خوب و
خوب آوری است و یک کتاب من رو ترجمه کرده
رسول رضا
سریا آذر